

## به چه میاندیشد غول زخمی بیمار؟

به خیابان طویلی که هرروز از آن میگذرد !

لحظاتی تکراری  
دهشتناک و هول انگیز !

پی دوستی در میان  
شاهدان و ناظران  
مسخ شدگان  
میگردد !

آن یکی می بندد ،  
چشم خود از دیدار

آن یکی با تردید ، ناباور  
در درون مغروق است  
آن یکی ....  
آن یکی با شهامت  
شاد و خندان و غرل خوان  
رو در روی جلادان  
کسان و ناکسان  
به تدبیر بی مایه آنان  
حکم اعدام  
ایجاد ترس و وحشت  
در میان انبوه نیازمندان  
بی پرده باید گفت :  
آگاهانه میشاشد

بچه میاندیشند  
سریداران این تقدیر ؟

کار رنج آور  
زخم اندیشه  
نان آلوده  
آب آلوده  
هستی در بند  
تضاد با خود  
تضاد با کار  
تضاد با نان  
اعتراض و فریاد  
تعیین تکلیف  
اقدام به دفاع  
جنگ  
نفی هر قدرت !  
تغییر تاریخ  
پذیرش تقدیر !

و هنوز میرقصند مردگانی بر دار  
تا صبح آزادی ، تا صبح بیداری  
و میماند برج  
ترور و وحشت  
سلوک و سازش  
تحمیل و تحمیق  
کار فقر آور  
نان و ..... ، آزادی ، همگی خونین  
حیثیت زخمی

دسته انی خوشحالند

غرق درناز و نعمت

پول و ثروت

کارشان ، همدستی با جنایت

راهشان ، سیر غریزه

تولید مثل و بقاء

رویانشان ، کاخ رنگین در بهشت

آموزش ، رمد و اسطرلاب

انتظار و صبر

کفتاری و روبه صفتی

پرورش یافته مکتب اسلام

خواندن ، قرآن و مناجات و دعا

نوشتن ، تسلیم

و کسانیکه از ترس عقوبت

و منیاب صواب

هفت قدم

پشت تابوت میروند با وحشت

بوی کافور در مشام

میفرستند صلوات

نقش خود می بینند

میروند قبرستان

درد خود میگریند

نعش مرده

نعش خود

میسپارند بر خاک

خاک سردو نمناک و فرسوده گورستان !

و کسانیکه

به تکرار

در هر گشتارگاه

رقص اجساد

بدار آویخته را

با خنده زخم

باحسرت و شرم ،

با وحشت و بهت

در سیه چالهای حافظه شان

میکشند بردیوار

صفوف فشرده اعدامی و قربانی

به چه میاندیشند

رهروان این طویل ؟

محکومین با غل و زنجیر

میروند بر صحنه

آن یکی میخندد

خوشبختی آوار  
ویرانی عشق  
بیداد بیکاری  
بیماری قالب  
گرسنگی ، فقر ، اعتیاد ، ارتشاء  
بی پرده و آشکار  
آسایش در مرگ  
امنیت در گور  
اعتصاب نان ، ....  
اعتراض مرگ  
سرکوب خونین  
زندان عراق  
زندان افغانستان  
زندان فلسطین  
زندان لبنان  
زندان پاکستان  
زندان ترکیه  
زندان ایران  
.....  
زندان جهان  
شکنجه گاههای عمومی انسان  
آمرین شهر  
بازجو و تواب  
زندانبان و جلاد  
پلیس سرکوب ...  
میمانند بر جا  
تا خودآگاهی  
تا رهائی آخرین انسان

#### جنگ طبقات ؟

تحمیل بحران  
جنگ و ویرانی  
فرار از خانه  
غریزه و بقاء  
انهدام انسان  
تقسیم انسان  
درجه اول  
درجه دوم  
درجه سوم  
.....  
سپید و سیاه  
انهدام تاریخ  
انهدام فرهنگ  
تیر خلاص بر عشق  
نسل کشی آشکار  
پاسداری از شب  
انهدام خورشید  
ترس از پندار  
وحشت از گفتار  
فرار از ماندن  
رفتن از دیدار  
و ادامه راهی  
که بهر تقدیر  
که بهر تفسیر  
که بهر قیمت

نه به ارزانی  
در خواب و بیداری  
با خنده و سکوت  
با درد و اندوه  
تا مرگ طی میشود!

اینهمه اقدام  
اینهمه بیداد  
اینهمه اعدام  
اینهمه ....  
تا به کی تکرار ؟

لحظه ائی در کار این خفتار میماند !

لحظه ائی با شوق !

به ذلت ،  
به تنگ ،  
به زندان  
به کشتار  
به اعدام  
در سکون  
در سکوت  
با درد و خشم  
گرسنه و بیکار  
غول زخمی بیمار  
انسان کار و اندیشه  
ناگزیر ، بیدار میماند !

#### جبر !

عمر جهان بر او میگذرد  
در زمینه مادی اندیشه اش  
همیشه گاه  
احساس تنهائی میکند  
به دلداری از خود کشیده میشود !  
در مراسم تنهائی اش  
به حال خود میگرید  
مرثیه میخواند  
شعر میسراید  
به آرام بخش پناه میبرد  
به عشق میگراید  
همدرد می یابد  
به جمع می پیوندند  
به قضاوت و قساوت تاریخ ،  
و هر آنچه که او را از هستی اش جدا میکند  
پی میبرد  
با هزاران تصویر بر دیوار اندیشه  
به داوری می نشیند  
به چه باید کرد پاسخ میدهد  
در احقاق حقوق جمع  
بپا میایستند  
اما به خود  
و رهائی خود میاندیشد

خون رگانش را قطره قطره  
در زایشگاه  
عشق و هستی  
به تولدی دیگر میکشاند  
میآموزد و بکار میبرد  
عشق میورزد  
به خود  
و به هم نوع خود  
و  
برای خود آگاهی  
خود را فدا میکند  
و  
راهش جاودانه میماند !

هستی تعریفی از انسان است  
تاریخ با انسان آغاز و به تعریف کشیده میشود  
انسان سازنده و تغییر دهنده تاریخ است !  
دیالکتیک مفهوم تعریف دیگری از انسان است !  
انسان می تواند بیآموزد و بیاندیشد !

با حضور خشم  
در سر فرود آوردن هر روز  
در کاسه گه دان  
سربازی جانیان و دزدان  
پابوسی سلاخان و رندان  
تن دادن بر استبداد و استثمار  
ساکت و خاموش  
ناظر و شاهد  
و یا  
دست و پا بسته و زخمی  
در گوشه زندان

با حضور شرم از ماندن  
درد از بودن در گنداب  
اندوه از ادامه و تکرار  
و آتش جهل  
که سوزانده است جانها  
در چهره پنهان

با حضور دارهای آدمی خوار  
در هر کوچه و برزن  
در خیابانهای طویلی که هر روز از آن میگذرد

میاندیشد : زندگی زیباست !  
اگر نیست ، میتواند باشد !  
تغییر میباید !

می خواهد زنده باشد  
بماند و ببیند ، .....  
شاید لحظه ای دیگر  
شاید برای اولین بار  
کبوتران خوشبختی بال و آغوش بکشایند  
بر سر هر خانه ای فرود آیند  
زندگی از آن همه گردد .  
و او نیز خوشبخت است !

با حضور  
سگان وحشی خانه و غربت  
که از ترس  
از طلوع گلمشت بزرگ آفتاب  
شکست ظلمت و بیداد  
رفتن و مردن  
ببشرمانه ، بیرحماته  
به اطراف میتازند  
و میآویزند انسان زاینده را بر دار  
با نام عدالت ، اجرای امنیت  
با آیات شیطانی

با حضور  
رودخانه های جاری اقدام  
در گذرگاههای تاریخی انسان  
کارخانه ها و آموزشگاهها ....  
دشت های سرخ شقایق های زمستانی  
گلزار های مردادی رسته در خون  
خاورانها و لغت آباد ها

انسان در اندیشه پنهانش  
بر نقش و پندار گذشته گان خود  
چادر میزند آگاه  
و برسم غریزه و عادت  
مرثیه میخواند  
شعر و قصه میسراید  
می گزید  
و اما از راه رفته  
باز نمیگردد ....  
راه میجوید....

کارمیباید !؟

ایستادن بر آگاهی و باور  
دست در دست همدردان  
اقدام !

تغییر مشترک تاریخ  
تا آزادی خود  
آخرین انسان

از چنگال جعل و جهل  
از استبداد و استثمار !

می ماند با هوای رفتن  
و به رسم و عادت و آموزش رفتن  
حرکت را تا تغییر  
تکرار می کند !

بردباری نه ! هرگز !  
دیگر خاک خسته است  
و ما گرسنه ایم !  
گرسنگی آری نبرد میآموزد

با نام و یاد پر افتخار حماسه آفرینان اعدامی کشتار سال 67  
و ادامه دهندگان راهشان . 8.8.2007 - جهان

